

دنباله تأثر حافظ از سعدی

ایضاً ، قس :

س : من اول روز دانستم که باشیرین در افتادم
ح: جهان پیرست و بی بنیاد از بن فرهاد کش فریاد

که چون فرهاد بایدهشت دست از جان شیرینم
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

ایضاً ، قس :

س: ترا من دوست میدارم خلاف هر که در عالم
ح: بپژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

اگر طعنه ست در عظم اگر رخنه ست در دینم

ایضاً ، قس :

س: دلی چون شمع میباید که بر جانم بیخشاید
ح: شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین

که جزوی کس نمی بینم که میسوزد بیالینم

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

حافظ غزل دیگری نیز در همین وزن و قافیه دارد :

گرم از دست بر خیزد که با دلدار بنشینم ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم
ظاهراً غزل دوم حافظ بعد از غزل اول یا قبل از خواندن غزل سعدی سروده شده است و مورد تأثری در آن بنظر نمیرسد و مشابهت مضمون « ز حال بنده یاد آور که خدمتگار
دیرینم - ح » و « کنون امید بخشایش همیدارم که مسکینم » یا بکار بستن قافیه « ماه و پروینم » (۱) نمیتواند مفید تقویت ظن تأثر حافظ از سعدی باشد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حافظ :

بگذار تسا ز شارع میخانه بگذریم کز بهر جرعه همه محتاج این دریم

سعدی :

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم دزدیده در شمایل خوب تو بشگریم

احتمال تأثر حافظ از سعدی در این غزل بسیار ضعیف است.

قس :

س: گفתי ز خاک بیشتر ندها اهل عشق من

از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ح : از جرعه تو خاک زمین درو لعل یافت

بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم

۱- س: بر آیی صبح مشتاقان اگر نزدیک روز آمد
ح: رموز مستی و رندی زمن بشنونه ازواعظ
که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پروینم
که با جام و قدح هر دم ندیم ماه و پروینم



حافظ :

زاف بر باد مده تا ندهی بر بادم ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
و: فاش میگویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

سعدی :

من از آن روز که در بند توام آزادم پادشاهم که بدست تو اسیر افتادم
احتمال تأثر حافظ از سعدی (بخصوص در غزل اول حافظ) قویست .

قس :

س: من از آن روز که در بند توام آزادم پادشاهم که بدست تو اسیر افتادم
ح: حافظ از جور تو حاشا که بگرداندروی من از آن روز که در بند توام آزادم (غزل اول) (۱)
ایضاً ، قس :

س : مینماید که جفای فلک از دامن من دست کوتاه نکند تا نکند بنیادم
ح : ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم (غزل اول)
ایضاً ، قس :

س : هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد عجب از صاحب دیوان نرسد فریادم
ح : رحم کن بر من مسکین و بفریادم رس تا بخاک در آصف نرسد فریادم (غزل اول)
در غزل دوم حافظ آثار تأثر خاصی از سعدی بنظر نمیرسد و مشکل است بتوان
اشتراک در پاره‌ای از قوافی را دلیل تأثر دانست ، از قبیل :

س : خرم آن روز که جان می‌رود اندر طلبت تا بیایند عزیزان بمبارکبادم
ح : تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو بمبارکبادم
در خاتمه جلب توجه خواننده باذوق بلطافت و لحن ابتکاری تغزل اول و عمق و
لطافت عارفانه غزل دوم خواجه لازم بنظر میرسد .



حافظ :

فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم

سعدی :

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم

احتمال تأثر حافظ از سعدی در این غزل بسیار قویست .

قس :

س : خاک را زنده کند تربیت باد بهار
ح : غنچه گوتنگدل از کار فرو بسته مباش
ایضاً :

س : عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
ح : فکر بهبود خود ایدل زدری دیگر کن
ایضاً :

س : مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد
ح : بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری
ایضاً :

س : سعدیا عشق نیامیزد و شهوت با هم
ح : دام سختست مگر بارشود لطف خدا
سعدی غزل دیگری در همین وزن و قافیه بمطلع :

پیش تسبیح ملایک نرود دیو رحیم
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رحیم (۱)
ما دگر کس نگر فیم بجای تو ندیم
دارد وای موارد شباهت مضمونی بین آن و غزل حافظ ناچیز است .
قس :

س : بوی محبوب که بر خاک احبا گذرد
ح : بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری
نه عجب دارم اگر زنده کند عظم رحیم
سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظم رحیم

☆☆☆

حافظ :

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطفها میکنی ای خاک درست تاج سرم
سعدی :

میروم وز سر حسرت بقفا مینگرم
ظاهراً وحدت وزن و قافیه این دو غزل تصادفیست و اشتراك مضمونی بنظر من نمیرسد.
خبر از پای ندارم که زمین میسپرم
همچنین است غزل دیگر شیخ و خواجه در وزن و قافیه واحد ، بمطلع :

۱- ایضاً قس با مضمون غزل دیگر سعدی که در همین قافیه سروده شده :
گرچه شیطان رحیم از راه انصافم ببرد
همچنان امید میدارم بر حمن رحیم

ح : تو هم چو صبحی و من شمع خلوت سحرم تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
س : نرفت تا تو برفتی خیالت از نظرم برفت در همه عالم به بیدلی خبرم

☆☆☆

حافظ :

روضه خلد برین خلوت درویشانست مایه محشمتی خدمت درویشانست

سعدی :

خلاف راستی باشد خلاف رأی درویشان بنه گر همتی داری سراندر پای درویشان
با وجود اختلاف وزن و قافیه (شباهت ظاهری دو غزل فقط در ردیف است .
ردیف غزل حافظ « درویشانست » و ردیف غزل سعدی « درویشان » میباشد) نگارنده
یقین دارد که حافظ در سرودن این غزل از سعدی و مضامین غزل او الهام گرفته است :
۱- مضمون کلمی دو غزل کاملاً مشابه و موافق است و هر دو استاد « مقام معنوی
درویشان و پایگاه رفیع و تأثیر دم همت و نفس گرم آنات » را در غزل خود منظور
داشته اند .

۲- مضمون غزل و استعمال « درویش » در مفهوم « عارف واقعی » و صراحت
خاصی که در توصیف و تمجید « درویشان » بنظر میرسد با سبک رندانه حافظ چندان موافق
نیست (۱) و آشنایان بسبک خواجه میدانند که لحن صریح خواجه در این غزل از رنگ
ملامتی و جلوه رندانه غزلهای خواجه بهره زیادی ندارد و این موضوع ظن تأثر خواجه را
از شیخ قویتر میکند .

۳- قس ، س :

گرت آئینه باید که نور حق درو بینی نبینی در همه عالم مگر سیمای درویشان

۱- اصطلاح خاص حافظ برای مفهوم « عارف واقعی و روشندل » درویش و صوفی نیست
بلکه « رند و دردی کش و میخواره و میکش و نظائر اینها » است :

بر در میکرده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
و: بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد

« صوفی » در دیوان حافظ مظهر ریا و نیرنگ و تظاهر و بی حقیقتی است :
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آهنگ مکر با فلک حقه باز کرد

و « درویش » نیز اغلب در مفهوم « بی چیز و بی سرو پا و فقیر » بکار میرود :

درویش را نباشد برگ سرای سلطان مائیم و کهنه دلقی کانش در آن توان زد
و: بتنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش يك قبا آورد

مظهرش آینه طلعت درویشانست	ح: روی مقصود که شاهان بدعامیطلبند ایضاً قس، س:
که آن خلقان گرد آلود بر بالای درویشان زدیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان که ملک بادشاهان را کند بغمای درویشان که گر خود زهر پیش آری بود حلواوی درویشان کیمیایست که در صحبت درویشانست سببش بندگی حضرت درویشانست از ازل تا باید فرصت درویشانست	قبلاً بر قدر سلطانان چنان زیبا نمیافتد گرازیک نیمه زور آرد سپاه مشرق و مغرب و گر خواهند درویشان ملک را صنع آن باشد کسی آزار درویشان تواند جست لا والله ح: آنچه زرمیشود از پرتو آن قلب سیاه خسروان قبله حاجات جهانند ولی از کران تا بکران لشکر ظلمست ولی ☆☆☆

حافظ:

منم که شهره شهرم بمشوق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام بید دیدن

سعدی:

میان باغ حرامست بیتو گردیدن که خار با تو مرا به که بیتو گل چیدن
تأثر خواجه از شیخ در این غزل محتمل است.

قس:

س: میان باغ حرامست ... الخ
ح: مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
ایضاً:

س: خم دو زلف تو بر لاله حلقه در حلقه
ح: منم که شهره شهرم ... الخ

زخط یار بیاموز مهر با رخ خوب
ایضاً:

س: اگر جماعت چین صورت تو بت بینند
ح: بمی برستی از آن نقش خود زدم بر آب
ایضاً:

س: بعشق، مستی و رسوائیم خوشست از آنک
ح: منم که شهره شهرم ... الخ

بسنگ خاره در آموخت عشق ورزیدن

که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

شوند جمله پریشان زبت پرستیدن

که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

نکو نباشد با عشق زهد ورزیدن

بمی پرستی از آن نقش ... الخ
 عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
 که وعظ بی عملان واجبست نشیندن
 که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

☆☆☆

حافظ :

چو گل هر دم بیویت جامه در تن کنم چاک از گریبان تا بنامن

سعدی :

بکن چندانکه خواهی جور بر من که دستت بر نمیدارم ز دامن

احتمال می‌رود حافظ درین غزل از غزل سعدی متأثر باشد .

قس ، س :

چنان مرغ دلم را صید کردی که بازش دل نمی‌خواهد نشین
 اگر دانی که در زنجیر زلفت گرفتارست در پایش می‌فکن
 ح : من از دست غمت مشکل برم جان ولی دل را تو آسان بردی از من
 دلم را مشکنت و در پا مینداز که دارد در سر زلف تو مشکنت
 چو دل در زلف تو بستست حافظ بدینسان کار او در پا می‌فکن
 ایضاً :

س : گروهی عام را کز دل خبر نیست عجب دارند از آه سینه من
 چو آتش در سرای افتاده باشد عجب داری که دود آید ز روزن؟
 ح : مکن کز سینه‌ام آه جگر سوز بر آید همچو دود از راه روزن

☆☆☆

حافظ :

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

سعدی :

راستی گویم بس روی ماند این بالای تو در عبارت می نیاید چهره زیبای تو
 توجه حافظ بغزل سعدی در انتخاب این وزن وقافیه محتمل است ولی مورد تأثر

خاصی بنظر نمی‌رسد .

قس :

س : وین قبای صنعت سعدی که در روی حشو نیست حد زیبایی ندارد خاصه بر بالای تو
 ح : ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو

☆☆☆

حافظ :

ای بادشاه خوبان داد از غم تنهایی دل بی توبجان آمد وقتست که باز آئی

سعدی :

هر کس بتماشائی رفتند بصحرائی ما را که تو منظوری خاطر نرود جائی
با وجود متحدالوزن و قریب القافیه (قافیه غزل سعدی موصول بیاء تنکیرو غزل
حافظ موصول بیاءات غیر تنکیرو) بودن احتمال توجه حافظ بغزل سعدی بسیار ضعیف است .
قس :

س : یا چشم نمی بیند یا راه نمیداند هر کو بوجود خود دارد ز تو پروائی
ح : فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفرست درین مذهب خود بینی و خود رأیی

**حافظ :**

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی وانگه برو که رستی از نیستی و هستی

سعدی :

بارا قدحی پر کن از آن داروی مستی تا از سر صوفی برود علت هستی
و : همه عمر بر ندارم ز سر این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
با وجود اختلاف وزن توجه حافظ بمضامین دو غزل سعدی محتمل است .
قس :

س : بارا قدحی پر کن از آن داروی مستی تا از سر صوفی برود علت هستی
ح : ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی وانگه برو که رستی از نیستی و هستی
ایضاً س (از غزل اول) :

عاقلم متفکر بود و مصلحت اندیش در مذهب عشق آی و ازین جمله برستی
ح : تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی
ایضاً س (از غزل دوم) :

کله از فراق یاران و جفای روزگاران نه طریق تست سعدی کم خویش گیر و رستی
ح : ... وانگه برو که رستی ... الخ . و : ... خود را مبین که رستی
ایضاً س (از غزل سوم) :

دل هوشمند باید که بدلبری سپاری که چو قبله ایت باشد به از آنکه خود پرستی

ح : گرجان بتن بیمنی مشغول کار او شو هر قبله که بینی بهتر ز خود پرستی

☆☆☆

حافظ :

ای قصه بهشت ز کوبت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی

سعدی :

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی حق را بروزگار تو با مسا عنایتی

تأثر حافظ از سعدی در این غزل محتمل است .

فس :

س : ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی

ح : هر باره از دل من و از غصه قصه هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی

ایضاً س :

سعدی نهفته چند بماند حدیث عشق این ریش اندرون بکند هم سرایتی

ح : بوی دل کباب من آفاق را گرفت این آتش دروت بکند هم سرایتی

☆☆☆

حافظ :

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی

سعدی :

نگارا وقت آن آمد که دل با مهر پیوندی که ما را بیش ازین طاقت نماندست آرزومندی

با وجود اشتراك وزن و قافیه احتمال تأثر حافظ از سعدی در این غزل بسیار

ضعیف است .

توجه شود بانك مناسبتی که در استعمال قوافی «فرزندی» و «پیوندی» بنظر میرسد.

☆☆☆

حافظ :

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکرچون کنی وچه شکرانه آوری

سعدی :

ای برق اگر بگوشه آن بام بگذری آنجا که باد زهره ندارد خبربری

احتمال تأثر حافظ از سعدی در این غزل ضعیف است .

فس :

س : سعدی تو کیستی که دم ازدوستی زنی
 دعوی بندگی کن و اقرار چاکری
 ح : در کوی عشق شوکت شاهی نمیخرند
 اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

☆☆☆

حافظ :

شهریست بر ظریفان وزهر طرف نگاری
 یاران صلاي عشقت گر میکنند کاری

سعدی :

چونست حال بستان ای باد نوبهاری
 کز بلبلافت برآمد فریاد بیقراری
 و : عمری بیوی یاری کردیم انتظاری
 زان انتظار ما را نگشود هیچ کاری
 جز اشتراك وزن و قافیه (در غزل اول سعدی قافیه موصول بغیر یاء وحدت و
 تشکیر است در حالیکه غزل دوم سعدی و غزل حافظ موصول بیاء وحدت و تشکیر است)
 مناسبت دیگری بین غزل حافظ و دوغزل سعدی بنظر نمیرسد .

☆☆☆

حافظ :

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
 خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری

سعدی :

دوچشم مست تو برداشت رسم هشیاری
 و گرنه فتنه ندیدی بخواب بیداری
 و : من از تو روی نیچم گرم بیازاری
 که خوش بود زعزبان تحمل و خواری
 جز اشتراك وزن و قافیه (با اختلاف یاء وصل) مناسبت دیگری بین غزل حافظ و
 دو غزل سعدی نیست .

☆☆☆

بین غزلهای زیر از خواجه شیراز و شیخ سعدی جز اشتراك وزن و قافیه مناسبتی
 بنظر نمیرسد :

۱- حافظ :

صبحست و ژاله میچکد از ابر بهمنی
 برگ صبح سازو بده جام يك منی

سعدی :

آسوده خاطر م که تو در خاطر منی
 گر تاج میفرستی و گـر تیغ میزنی
 و : پاکیزه روی را که بود پاکدامنی
 تاریکی از وجود بشوید بروشنی

۲- حافظ :

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
 ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
سعدی :

گردرون سوخته با تو آرد نفسی
 چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی
 مناسبتی که بین ابیات زیر وجود دارد بنظر نگارنده جز از باب توارد و ایجاب
 ادبی کلمات قافیه نیست :

س : گر درون سوخته با تو آرد نفسی
 ح : چه شکرهاست درین شهر که قانع شده اند
 ایضاً :

س :
 ح :
 ایضاً :

س :
 ح :
 ایضاً :

س : سعدیا گر زدل آتش بقلم در نزدی
 ح : تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم
۳- حافظ :

ترا که هر چه مرادست در جهان داری
 چه غم ز حال ضعیفات ناتوان داری
سعدی :

حدیث یا شکرست آنکه در دهان داری
 دوم بلطف نگویم که در جهان داری
۴- حافظ :

خوش کرد باوری فلکت روز داوری
 تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
سعدی :

رفتی و همچنان بخیمال من اندری
 گوئی که در برابر چشم مصوری
 * * *

حافظ :
 بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
 خوش باش زانکه نبود این هر دورا زوالی
سعدی :

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد بسا دلبری وصالی
احتمال تأثر خواجه از شیخ در این غزل ضعیف است .
فس :

س : بعد از حبیب بر من نگذشت جز خیالش وز پیکر ضعیفم نگذاشت جز خیالی
ح : رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی
ایضاً ، فس :

س : سال وصال با او یکروز بود گوتی و اکنون در انتظارش روزی بقدر سالی
ح : آندم که با تو باشم یکسال هست روزی واندم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی
حافظ را غزلی دیگر بهمین وزن و قافیه (با اختلاف یاء وصل) است که با غزل
سعدی جز اشتراك وزن و قافیه مناسبتی دیگر ندارد :

یا مبسماً بجا کی درجا من الّلالی یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی

☆☆☆

حافظ :

زان می عشق کزو بخته شود هر خامی گر چه ماه رخصانست بیاور جامی
سعدی :

بسیار سفر باید تا بخته شود خامی صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی
و : ای صوفی سرگردان در بند نکونامی تا درد نیاشامی زین درد نیارامی
با وجود اختلاف وزن (غزل حافظ در وزن رمل مشمن مخبون اصلم و دو غزل
سعدی در وزن هزج مشمن اخرب سروده شده) توجه حافظ در سرود این غزل بدو غزل
سعدی ، بخصوص غزل اول ، محتمل است .

☆☆☆

حافظ :

هوا خواه توام جانا و میدانم که میدانی که هم نادیده می بینی و هم ننوشته میخوانی
سعدی :

بر آنم گرتو باز آئی که در بایت کنم جانی وزین کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
تأثر خواجه شیراز از شیخ سعدی در این غزل محتمل است .
فس :

س : میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی درخت ارغوان روید بجای هر مغیلانی

ح : ملامت گوچه دریا بد میان عاشق و معشوق نبیند چشم نامحرم خصوص اسرار پنهانی
ایضاً :

س : در یفا عهد آسانی که مقدارش ندانستم ندانی قدر وقت الا که درمانی بهجرانی
ح : در یفا عهد شبگیری که در خواب سحر بگذشت ندانی قدر وقت ای دل مکر و قتی که درمانی
ایضاً :

س : نه در زلف پریشانست من تنها گرفتارم که دل در بند او دارد بهرموئی پریشانی
ح : چراخ افروز چشم مانسیم زلف جاناناست مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی
سعدی غزلی دیگر بهمین وزن و قافیه دارد بمطلع :

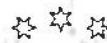
بهار آمد که هر ساعت رود خاطر بیستانی بغلغل در سماع آیند هر مرغی بدستانی
ولی بنظر نمیرسد این غزل سعدی در سرودن غزل حافظ مؤثر بوده باشد.



حافظ :

احمد الله علی معدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
سعدی :

کبر یکسونه اگر شاهد درویشانی دیو خوش طبع به از حور گره پیشانی
با وجود اشتراك در وزن و قافیه مورد تأثیری از سعدی در غزل حافظ بنظر نمیرسد .



حافظ :

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی علوم در افکرت تو پنهان صد حکمت آلهی
سعدی :

نشینده ام که ماهی بر سر نهد کلاهی یا سرو با جوانان هرگز رود برای
تأثر حافظ از سعدی در این غزل محتمل است .
قس :

س : نشینده ام که ماهی بر سر نهد کلاهی
ح : بازار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی
ایضاً :

س : بالشکرت چه حاجت رفتن بچنگ دشمن تو خود بچشم و ابرو برهم زنی سپاهی
ح : نیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی

همچنین قس مضمون این دو بیت را که ظاهراً حاکی از جوابگوئی خواجه

شیراز در برابر مضمون بیت سعدی است :

س : گوئی چه جرم دیدی تادشمنم گرفتی
 خود را نمی شناسم جز دوستی گناهی

س : جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
 ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی

حافظ :

چوسرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
 خورد ز غیرت روی توهر گلی خاری

سعدی :

مرا دلپست گرفتار عشق دلداری
 سمن بری ، صنمی ، گلرخی ، جفاکاری

درغزل حافظ تأثر کلی مضمونی از غزل سعدی بنظر میرسد و سبک و لحن و تراکیب دو غزل خالی از شباهت نیست .

حافظ :

دو یار زیرک و از باده کهن دومنی
 فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

سعدی :

اگر تو میل محبت کنی و گر نکنی
 من از تو روی نیبچم که مستحب منی

بین این دو غزل فقط اشتراك وزن و شباهت قافیه (قافیه غزل سعدی مختوم بباء ضمیر خطابي فعلی و خبری و مصدری و نسبت، و قافیه غزل حافظ موصول بباء تنکیر است) است و تصور نمیشود حافظ در سرودن غزل خود تأثیری از غزل سعدی داشته باشد

حافظ :

آن غایب خط کرسوی ما نامه نوشتی
 کردون ورق هستی ما درنوشتی

سعدی :

ای باد که بر خاک در دوست گذشتی
 پندارمت از روضه بستان بهشتی

بین این دو غزل نیز جز اشتراك وزن و شباهت قافیه رابطه تأثیر و تأثیری بنظر نمیرسد و اگر هم حافظ به این غزل نظر داشته جز برخی قوافی تأثیر دیگری را نپذیرفته است .

بین غزل حافظ :

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
 خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

و غزل سعدی :

خرم آنروز که چون گل بچمن باز آئی
 یا بیستان بدر حجره من باز آئی

جز اتحاد وزن هیچگونه مناسبت لفظی و مضمونی وجود ندارد.
 ایضاً قس غزل سعدی را از لحاظ قافیه و نزدیکی کلی مفهوم باغزلهای زیر از حافظ:
 زهی خجسته زمانی که یار باز آید بکام غمزدگان غمگسار باز آید
 و: اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته پیرانه سرم باز آید
 ۱۷ مرداد ۱۳۳۶ - منوچهر مرتضوی

پایان قسمت اول

